

الگو در قیاس

دکتر سید اکبر غضنفری
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم

چکیده

قیاس از جمله مبانی استدلال در مباحث لغوی و دستوری است که نشان دهنده شیوه به کار بردن شکل درست زبان به وسیله کسانی است که زبان شان در اوج اصالت و فصاحت قرار دارد و در ادامه پیروی از آن‌ها در موارد مشابه را برای دیگران فراهم می‌آورد. حال اگر اوج فصاحت را در شعر بدانیم با توجه به این که شعرا اجازه خروج از زبان رسمی را به هنگام ضرورت دارند سؤال اساسی این است که؛ آیا در فرایند قیاس استناد بر شعر جایز است؟ این تحقیق تلاشی است برای پاسخ‌گویی به این سؤال.

واژه‌های کلیدی: قیاس، شعر، قرآن.

قیاس

قیاس در لغت مصدر فعل "قَاسَ" معادل "قَدَّرَ"؛ به معنای تقدیر (ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۷۸) و در دستور زبان عبارت است از "در نظرگرفتن شیوه ساخت کلمات و چگونگی استعمال آن در قالب جمله توسط عرب فصیح و تقلید از آن برای شبیه‌سازی و ساخت کلمات و جملات دیگر" (عباس حسن، اللغة و النحو بین القديم و الحديث، ص ۲۲). به بیان دیگر، قیاس عبارت است از اثبات حکم یک کلمه برای موارد شبیه آن. که اگرچه در پاره‌ای از موارد تفاوت‌هایی بین مشبه و مشبه به وجود دارد؛ ولی این تفاوت‌ها اغلب مانع تسری حکم مشبه به به مشبه نمی‌گردد.

قیاس در مطالعات لغوی و نحوی در مقابل سماع قرار دارد. این دو شیوه استدلالی در یک نقطه مشترکند و آن الگو قرار دادن یک شکل زبانی و تبعیت از آن است و تنها وجه افتراق آن دو در حقیقت در نوع الگویی است که هر یک برای خود در نظر می‌گیرند. با دقت در تاریخ علم لغت و دستور نویسی درمی‌یابیم؛ آنچه درباره قیاس و سماع و وجه تمایز این دو بیان شده، عبارت است از این‌که: قیاس الگوگرفتن از شیوه اکثریت و شبیه‌سازی آن در ساختارهای جدید است و سماع الگوگرفتن از شیوه اقلیت و قیاس بر آن می‌باشد. از این نظر تنها وجه تمایز بین سماع و قیاس میزان شیوع یگ گونه زبانی بین قبائل عرب و قلت و کثرت آن به‌شمار می‌آید.

الگو در قیاس

انسان در فرایند قیاس به یک الگو نیازمند است که همان شیوه کاربرد اصیل و فصیح زبان عربی است. چنان‌که به اعتقاد ابن جنی هر آنچه بر سبیل کلام عرب قیاس شود از کلام عرب است. وی در تأیید این عقیده، خود به این نکته اشاره داشته که انسان تمام فاعل‌ها و مفعول‌ها را به گوش خود نشنیده بلکه تنها با شنیدن برخی، بقیه را بر آن قیاس نموده است.

”ما قیس علی کلام العرب فهو من کلام العرب ألا تری أنك لم تسمع أنت و لا غیرک اسم کل فاعل و لا مفعول و إنما سمعت البعض فقسنت علیه غیره. فإذا سمعت ”قام زید“ أجزت ظرف بشر و کرم خالد.“ (ابن جنی، الخصائص، ج ۱، ص ۱۴۷)

به عبارت دیگر، وی با در نظر گرفتن وجوه تشابه ترکیب‌هایی که در ذهن داشته است؛ توانسته موارد بسیار دیگری را ایجاد نماید. از این‌رو ابن جنی قیاس را ابزاری دانسته که به جنبه زایشی زبان به ویژه زبان عربی کمک شایانی می‌نماید. به این ترتیب شیوه استعمال عرب الگویی لازم الاتباع است و هر آنچه بر سبیل آن قیاس شده و ایجاد شود، نه تنها صحیح بلکه از کلام عرب به‌شمار می‌آید و بالعکس، هر شیوه‌ای که عرب آن را به هر دلیل ترک نموده تبعیت از وی در ترک آن شیوه لازم بوده و عدول از آن جایز نیست.

”إذا ترکت العربُ أمراً من الأمور لعلة داعيةٍ إلى ترکه وحبّ اتباعها علیه و لم یسع أحدٌ بعد ذلك العدولُ عنه.“ (ابن جنی، الخصائص، ج ۱، ص ۱۴۹)

سؤالی که در این جا مطرح می‌باشد این است که در این فرایند، الگوی زبان اصیل و فصیح عربی چیست؟ آیا این الگو را باید در گویش عرب و نشر عربی یافت و یا در لابلای اشعار کهن عرب باید به دنبال آن بود؟ در طول تاریخ نحو عربی نظرات متفاوتی در این زمینه ارائه شده

است. برخی چون زبان عربی را حاصل تمام لهجه‌ها و شاخه‌های آن دانسته‌اند و بر این عقیده‌اند که هیچ لهجه‌ای از لهجه‌های زبان عربی بر لهجه‌های دیگر برتری ندارد. بنابراین می‌توان از تمام آن‌ها در فرایند قیاس بهره‌مند شد. برخی دیگر نیز علی‌رغم اعتقاد به قانونمندتر بودن لهجه تمیم نسبت به قریش قابل اعتمادترین الگو را شیوه کاربرد قبیله قریش دانسته و آن را معیار کار خویش قرار داده‌اند. به این دلیل که به لحاظ موقعیت منحصر به فرد این قبیله، از جنبه‌های گوناگون در شبه جزیره عرب تقریباً لهجه ایشان لهجه شایع بین اکثر قبائل به‌شمار می‌آمد و میراث ادبی عرب به آن لهجه ارائه شده است. قرآن نیز غالباً از آن بهره‌جسته، اگرچه در موافقی نیز از دیگر لهجه‌ها استفاده کرده است.

برخی دیگر قبایلی خاص را معیار کار خویش دانسته‌اند. به‌سان لغویان اولین و به‌تبع آنان نحویان آن روزگار، که اکثر مراجعه آن‌ها در این راستا به آثار شش قبیله واقع در مرکز شبه جزیره بود که عبارت بودند از: تمیم، قیس عیلان، هذیل، طی، اسد و کنانه به این دلیل که با توجه به موقعیت جغرافیایی محل سکونت این قبائل که همگی آن‌ها در مرکز شبه جزیره واقع شده بودند؛ زبانشان در معرض امتزاج و اختلاط با زبان‌های غیر عرب قرار نگرفته و اصالت خویش را تا حدود زیادی حفظ کرده بودند. در حالیکه قبائل دیگر که تعداد آن‌ها به بیش از ۳۰ قبیله می‌رسید، در مرزهای شبه جزیره و هم‌جوار با ایران، روم، حبشه و هند واقع شده بودند و زبان آن‌ها نیز مانند بسیاری از آداب و رسوم دیگرشان تحت تأثیر ممالک غیر عرب همسایه قرار گرفته بود. لذا در فرایند قیاس، نمی‌توان از آن‌ها به‌عنوان زبان عربی اصیل بهره‌مند شد. و بر این اساس، که مبنای کار ایشان شنود لغات و شیوه‌های هم‌نشینی آن‌ها توسط عرب فصیح بود به اشخاصی رجوع کردند که قسمت اعظم ایشان در مناطق قابل اعتماد بودند و برخی نیز اگرچه در صحاری و بادیه‌های مورد اعتماد نبودند؛ ولی زبان‌شان دستخوش تغییر قرار نگرفته بود و به این جهت این امکان وجود داشت، که به زبان‌شان در روند شکل‌گیری نحو از طریق اساسی‌ترین اصل آن یعنی قیاس و یافتن الگوهای مناسب اعتماد کرد.

البته این ایراد تا حدودی به لهجه قریش نیز وارد است، زیرا به لحاظ موقعیت سیاسی و تجاری و مذهبی خاص ایشان و مراوده با اعراب دیگر و حتی غیر عرب‌هایی که به جهت تجارت و یا زیارت کعبه و... با آن‌ها در ارتباط بودند؛ زبان ایشان نیز در معرض چنین خطری قرار داشت.

با تمام این تفصیلات مسلم آن است که ملاک اصالت، فصاحت یک زبان میزان در امان ماندن آن از گزند آسیب‌هایی است چون در آمیختگی با دیگر زبان‌ها که بیشتر حاصل ارتباط و امتزاج ملل با یکدیگر است نه موقعیت جغرافیایی و اجتماعی کاربران زبان و از این دست مسائل. از این رو صرف بادیه‌نشین بودن یا شهرنشینی، حاشیه‌نشینی و مرکزنشینی ملاک

دقیقی برای اثبات اصالت زبان نیست بلکه به اندازه‌ای که زبان تحت تاثیر عوامل مختلف در معرض زبان‌های دیگر قرار گرفته و از آن‌ها تاثیر پذیرفته است میزان اصالت آن را می‌توان تعیین نمود. بر این اساس چه بسی شهرنشینی که زبانش به این دلیل که از چنین آسیبی در امان مانده قابل استناد است و در مقابل چه بسی زبان بادیه‌نشینی که چون در معرض آسیب واقع شده زبانش اصالت خود را از دست داده و در نتیجه قابل استناد نیست. و همین‌گونه است وضعیت حاشیه‌نشینی و مرکزنشینی.

مطالعه نظرات ابن جنی در این رابطه، که مبتنی است بر این که، شیوه استعمال عرب به‌عنوان الگو ملاک کار در امر قیاس است و ما موظفیم با درنظر گرفتن واج‌ها و واژه‌ها و جملات مورد استفاده عرب و ویژگی‌های اختصاصی هر یک، موارد جدید را بر آن سبیل قیاس کنیم، یکبار دیگر همان سؤال پیشین را مطرح می‌نماید؛ که با توجه به اختلافات موجود بین شاخه‌های مختلف زبان عربی، مقصود وی از کلام عرب چیست؟ آیا به آن معناست که شیوه استعمال تمام لهجه‌هایی که می‌توان به آن‌ها نام زبان عربی را اطلاق نمود؛ به‌عنوان الگو برای قیاس مناسب است؟ و یا تنها لهجه یا لهجه‌هایی خاص برای این کار برگزیده شده و منظور نظر وی می‌باشد.

ابن جنی اگرچه در پاسخ به کسانی که با اشاره به اختلافات لهجه‌های عرب به استناد اختلاف موجود بین تمیم و قریش در اعمال یا عدم اعمال "ما" مشابه به "لیس" و نظایر آن، این قبیل اختلافات را در فروع و به مقدار اندک می‌پندارد که شایسته اعتنا و توجه نیست و بر این عقیده است که لهجه‌های مختلف عربی در اصول با هم متفق‌اند و اختلافات ناچیزی هم اگر در اصول وجود داشته باشد، چندان مورد توجه واقع نشده است.

”فإن قلت: زعمت أن العرب تجتمع على لغتها فلا تختلف فيها و قد نراها ظاهرة الخلاف ألا ترى إلى الخلاف في ”ما“ الحجازية و التميمية و إلى الحكاية في الاستفهام عن الأعلام في الحجازية و ترك ذلك في التميمية إلى غير ذلك قيل: هذا القدر من الخلاف لقلته و نزارته محتقراً غير محتفل به و لا معيخ عليه و إنما هو في شيء من الفروع يسير. فأما الأصول و ما عليه العامة و الجمهور فلا خلاف فيه و لا مذهب للطاعن به.“ (ابن جنی، الخصائص، ج ۱، ص

(۱۰۲)

با این وجود وی در مبحثی دیگر از کتابش با عنوان ”اختلاف اللغات كلها حجة“ با تأیید وجود اختلاف و اشاره به اختلافات موجود بین دو لهجه تمیم و قریش که از طرفی به‌عنوان دو نماینده از لهجه‌های متعدد زبان عربی و از طرفی نیز به عنوان شاخه‌هایی از این زبان - که

اتفاقا در دستور زبان عربی نسبت به شاخه‌های دیگر نقش بیشتری ایفا نموده‌اند - مطرح‌اند. در صدد پاسخ‌گویی به سؤال پیشین، که در نهایت کدام یک از آن‌ها معیار کار در امر قیاس است، برآمده است.

”اعلم أن سعة القياس تُبيحُ لهم ذلك و لا تحظرُهُ عليهم ألا ترى أن لغة التميميين في تركِ أعمالٍ ما يقبلُها القياسُ و لغةُ الحجازيين في أعمالها كذلك لأنَّ لكل واحدٍ من القومين ضرباً من القياسِ يُؤخذُ به و يخلدُ إلى مثله. و ليس لك أن تردَّ إحدى اللغتين بصاحبيتها لأنها ليست أحقَّ بذلك من رسيلتها.“ (ابن جنی، الخصائص، ج ۲، ص ۱۶۹)

ابن جنی در این مبحث با اذعان به این نکته که لهجه‌های مختلف هر یک دارای نوعی قیاسند که ممکن است با دیگری تفاوت داشته باشد، معتقد است که هیچکس نمی‌تواند به‌عنوان مثال شیوه یکی از آن دو را در یک ساختار کلامی پذیرفته و در مقابل سبک دیگری را در همان زمینه مردود بداند. بلکه تنها می‌تواند یکی از آن دو را به‌دلایل مختلفی از جمله شهرت آن در فصاحت، قوی‌تر از دیگری پنداشته و آن را بر دیگری ترجیح داده، به‌عنوان الگو در فرایند قیاس ساختارهای دیگر برگزیند.

این نظر ابن جنی در ملاک قرار دادن جنبه عینی و ملموس زبان در فرایند تحلیل ساختار کلام یادآور نظرات ساختار گرایان مکتب امریکاست. کسانی چون رابرت هال که با تفاوت قائل شدن بین زبان و گفتار^۱ در فرایند قیاس، گفتار را ملاک کار خود قرار داده‌اند. چرا که لهجه‌های مختلف که همگی از دیدگاه ابن جنی در فرایند قیاس حجت‌اند، در اثر شیوه کاربرد زبان در نزد هر قوم و قبیله به‌وجود می‌آید و مربوط به میدان گفتار است نه زبان.

حال که محدوده مجاز استفاده از الگو مشخص گردید سؤالی که مطرح می‌شود؛ این است که، آیا از تمام شیوه‌های لهجه برگزیده شده به‌عنوان الگو می‌توان برای قیاس در فرایند شبیه‌سازی استفاده نمود و یا عدول از آن‌ها نیز دیده شده و مجاز خواهد بود؟ به‌عبارت دیگر، آیا هر شیوه قابل قیاسی الزاماً می‌بایست استعمال نیز گردد؟ و آیا تمام آنچه در یک زبان استعمال می‌شود، قابل قیاس است؟ اصولاً رابطه قیاس و استعمال چگونه است؟ تبیین این مطالب در مباحث بعد به فراخور خواهد آمد.

در این میان، برخی نیز با این استدلال که تفاوت‌ها و حتی تعارض‌های فراوان موجود بین لهجه‌های عرب امکان قیاس را سلب می‌کند و در نهایت به اختلافاتی می‌انجامد که اکنون در صرف و نحو عربی بسیار دیده می‌شود، بر این عقیده‌اند که در درجه اول، کلام خالق کلام؛

۱- زبان از دیدگاه زبان‌شناسان نظامی است بالقوه که فقط در ذهن اهل زبان وجود دارد. و گفتار کاربرد این نظام است که جنبه علمی و ملموس پیدا می‌کند. دکتر محمد رضا باطنی، نگاهی تازه به دستور زبان، ص ۸۳

یعنی قرآن، شایسته قیاس است و در مواردی که نتوان از قرآن بهره جست؛ رجوع به آثار فصحاء روزگار پیشین را نیز در این راستا جایز دانسته‌اند. چرا که اگر اساس کار، استفاده از زبان عربی خالص باشد، بهترین الگویی که می‌توان به عنوان خالص‌ترین و فصیح‌ترین اثر کهن عربی به‌شمار آورد، قرآن است.

این ادعا که قرآن فصیح‌ترین کلام عربی است، علاوه بر مستندات قرآنی و روایی از سوی بسیاری از دانشمندان نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. آن‌گونه که علاوه بر خداوند متعال که خود در قرآن می‌فرماید: «وهذا لسانُ عربیُّ مبینٌ» (نحل، ۱۰۳)، «قراناً عربیاً غیر ذی عوج» (زمر، ۲۸)؛ دانشمندانی مانند ابن خالویه در این رابطه بر این عقیده‌اند که: «تمام مردم بر این نظر اجماع دارند که زبانی که در قرآن آمده فصیح‌تر از آن است که در غیر قرآن به‌کار رفته است و در این مسأله اختلافی وجود ندارد.» (عباس حسن، اللغة و النحو بین القديم و الحديث، ص ۹۵) و سیوطی در الاتقان معتقد است که: «احتجاج بر قراءات مختلف قرآن اعم از متواتر و واحد و شاذ آن جایز است.» (عباس حسن، اللغة و النحو بین القديم و الحديث، ص ۹۵) بغدادی نیز در خزانه‌الادب بر آن است که، کلام خداوند فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام است و استشهاد به متواتر و شاذ آن جایز می‌باشد و رازی نیز در تفسیرش معتقد است: «اگر اثبات مسأله‌ای به استناد یک بیت شعر مجهول، جایز باشد اثبات آن به قرآن اولی است.» (عباس حسن، اللغة و النحو بین القديم و الحديث، ص ۹۷) و ابن حزم نیز «در شگفت است از کسی که به یافته خود در آثار شعری چون امرئ القیس و زهیر و جریر ... قطع پیدا می‌کند و متعرض آن نمی‌شود و اگر با کلامی از خالق زبان و زبان‌آوران مواجه شود بدان توجه نداشته و در مباحث صرفی و نحوی و لغوی آن را حجت نمی‌داند.» (عباس حسن، اللغة و النحو بین القديم و الحديث، ص ۹۷) از جمله معاصرین نیز می‌توان از دکتر طه حسین یاد کرد که استناد به شعر عرب در مباحث نحوی را صراحتاً مردود دانسته و در اثبات ادعایش مطلبی را از لاحق نقل نموده که خود اعتراف نموده وقتی سیبویه درباره امکان اعمال وزن «فَعِل» از سوی عرب سند فصیح طلب نموده وی در پاسخ این بیت را جعل نموده است:

حَذِرُ أُمُوراً لَا تَضِيرُ وَ أَمِنْ مَا لَيْسَ يَنْجِيهِ مِنَ الْأَقْدَارِ

(طه حسین، من تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۱۸۰)

به این وسیله او مدعی است که آنچه از این مسیر به‌عنوان سند به‌دست آمده نه تنها در اثبات احکام مباحث نحوی و لغوی و... بلکه در دایره‌ای وسیع‌تر در شناخت جامعه جاهلی که زبان نیز جزئی از آن به حساب می‌آید قابل اعتماد و قیاس نیست بلکه عمده راه شناخت جامعه جاهلی و به‌تبع آن شکل خالص زبانی مردمانش استناد به قرآن است.

و أنا أزعم مع هذا كله أن العصر الجاهلی القریب من الاسلام لم يضع و أنا نستطيع أن نتصوره تصورا واضحا قويا صحیحا و لكن بشرط أن لا نعتد علی الشعر بل علی القران من ناحية و علی التاريخ و الاساطیر من ناحية أخرى. (طه حسین، من تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۸۳)

این در حالی است که اشعار کهن عربی در مباحث لغوی و نحوی و صرفی از دیر باز و به وفور مورد استناد واقع شده است. غالب دانشمندان این حوزه‌ها استناد به شعر را در فرایند قیاس و قاعده‌سازی و قانونمند ساختن زبان در جایگاه اول اهمیت قرار داده‌اند. به زعم ایشان نیز معیار در قیاس کلام عرب است و کلام عرب اعم است از نثر و نظم آن؛ با این تفاوت که به عقیده این گروه اوج فصاحت زبان در نظم تجلی می‌یابد. از این رو استناد بر نظم در آنجا که کلام فصیح عرب مورد نیاز است نسبت به نثر اولی است به این ترتیب اگر به نثر بودن قرآن قائل باشند زیرکانه استناد به شعر را بر قرآن ترجیح داده‌اند. اگرچه گاه به صراحت بدان اذعان نداشته‌اند ولی وجود شواهد شعری بسیار در کتب لغوی و دستوری که وفور آن تا حدی است که کتاب‌های متعددی را به عنوان شرح آن‌ها به خود اختصاص داده است؛ خود تأییدکننده این مدعا است که اصل در قیاس، نظم عربی است نه نثر و بالطبع نه عبارات قرآنی. به این ترتیب این گروه گاه استفاده از اشعار مجهولی را به عنوان الگو به شیوه و نحوه استعمال قرآن ترجیح داده، شیوه قرآن را از موارد شاذ دانسته و گاه از راه تأویل و تغییر بر آن شده‌اند که آن را به شیوه استعمال عرب که به نظر ایشان در شعر تجلی یافته است، نزدیک نمایند.

به این ترتیب مراجعه لغویان و دستورنویسان به زبان عربی فصیح در مباحث‌شان از مسیر شعر کهن عربی امکان‌پذیر شده است به عبارت دیگر در مطالعات لغوی و نحوی و صرفی غالب شاهد مثال‌های و اسناد ایشان را اشعار شعراء تشکیل داده است. و استناد به نثر عربی و به‌ویژه استناد به قرآن به دلائل گوناگون در مباحث‌شان دارای جایگاه درخوری نبوده و چنان‌که گذشت حتی بعضا استناد به قرآن را جایز نیز ندانسته‌اند. این در حالی است که استناد به شیوه بیانی شعر برای اثبات یک قاعده نحوی و یا یک بحث لغوی نه تنها در میان دانشمندان گذشته بلکه در میان دانشمندان امروز نیز دارای منتقدین بسیاری است.

اصولا ماهیت شعر مسائلی چون ساختارشنکی، بیگانه‌سازی و دگرگون‌سازی زبان رسمی را اقتضا می‌نماید. تعبیری از این قبیل شاید به شکل جدی در لابلای آثار بزرگان نهضت فرمالیستی غرب مطرح شد. "به طوری که با تعبیر آشنایی‌زدایی در آثار شک洛夫سکی شروع شده و پس از آن با عنوان بیگانه‌سازی توسط یاکوبسن و تینیانوف ادامه پیدا کرد." (احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ص ۴۷)

با چنین رویکردی هنر شاعری و جوهر هنری شعر در این نهفته است که ساختارهای

مألف زبان را به هم ریزد و زبان را از شکل عادی خارج کند و الا مفهوم و محتوی در نثر و نظم مشترک است. تنها شیوه بیانی متفاوت شعر است که جذابیت و زیبایی آن را دوچندان می‌نماید.

با نگاهی گذرا به تاریخ نحو با تعابیری مواجه می‌شویم مانند رخصت در شعر و ضرورت شعری که خود گویای آن است که ایشان نیز تلقی متفاوتی از شعر داشته و بین زبان شعر و زبان نثر تفاوت‌هایی قائل بودند. به نظر ایشان شاعر این اختیار را دارد تا به اقتضای نیاز شعر مقید به ساختار صحیح زبان نباشد. از جمله ایشان خلیل بن احمد است که شاعران را امیران کلام می‌داند که با کلام آن گونه که بخواهند رفتار می‌نمایند. برای ایشان مواردی مجاز است که برای دیگران جایز نیست.

الشعراء أمراء الكلام يصرفونه أنى شئت و يجوز لهم ما لا يجوز لغيرهم.

(حازم القرطاجینی، منهاج البلغاء و سراج الادباء، ص ۱۴۳)

این که این مسأله یعنی؛ خروج شاعر از مقررات رسمی حاکم بر زبان از اختیارات شاعر است و یا اقتضای شعر او را به انجام آن وادار می‌سازد و به اصطلاح ضرورت شعر او را به این کار واداشته است. و یا این مسأله که وجود این پدیده در شعر امتیاز محسوب می‌شود یا عیب به‌شمار می‌آید؛ جای بحث بسیاری دارد. در میان دانشمندان گذشته برخی به‌سان ابن رشیق آن را نیکو شمرده و بابتی را در کتاب خود به آن اختصاص داده است. و برخی نیز مانند ابوهلال عسکری آن را از جمله عیوب شعر به‌شمار آورده‌اند که باید از آن پرهیز نمود. و گذشتگان نیز به‌زعم او از روی بی‌اطلاعی مرتکب آن شده‌اند.

وینبغی أن تجتنب ارتكاب الضرورات و إن جاءت فیها رخصة من اهل العربية

فانها قبيحة تشين الكلام و تذهب بمائه و انما استعملهم القدمات فی اشعارهم

لعدم علمهم بقبحاتها. (ابو هلال عسکری، کتاب الصناعتین، الکتابه و الشعر، ص ۱۰۸)

به عبارت دیگر این شکل ساختارشکنی و استفاده غیرعادی از زبان توسط شاعران نزد برخی مقبول و نزد برخی مردود بوده است. این گونه مباحث چنان که گذشت یادآور آراء و نظرات فرمالیست‌های دهه‌های نخستین قرن بیستم و نظر منتقدان آن‌ها است. "فرمالیست‌ها پیش از هر چیز شعر را بازی با زبان می‌دانستند." (احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ص ۵۹) به این ترتیب نه تنها ساختارشکنی و بیگانه‌سازی در زبان شعر را از محاسن آن به حساب آورده‌اند بلکه جوهر هنر شاعری را در آن یافته‌اند نه در محتوی و معنی و اندیشه و خیال. زیرا در چنین مقوله‌هایی شعر و نثر و با یکدیگر مشترکند و آنچه بین این‌ها تفاوت ایجاد می‌کند چگونگی استفاده هر

یک از زبان است به عبارت دیگر آنچه بدیع است شکل جدید و غیرمألوفی است که شاعر برای القاء یک معنا در زبان ایجاد نموده است. به زعم ایشان "وظیفه شاعر از میان بردن نیروی عادت است." (احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ص ۴۸). و تمام سعی وی در آن است که شکل کاربردی زبان را دگرگون سازد. به زعم ایشان "از جمله شگردهایی که به کار شاعر می آید کاربرد ویژه ساختار نحوی ناآشناست." (احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ص ۶۰)

به این ترتیب باز بودن دست شاعر در تغییر اصول زبان رسمی شعر به هر عنوانی اعم از ضرورت یا رخصت و یا هر چیز دیگری نشان دهنده تفاوت اساسی زبان شعر با زبان نثر است. تفاوت زبان شعر با زبان نثر تا آنجا است که برخی از دانشمندان را برآن داشته که برای شعر نحوی دیگر قائل شوند مصطلح نحو شعری در واقع ناظر به این موضوع است که زبان شعر به اقتضای کارکرد خاص آن دارای اصول و قوانین متفاوت با زبان نثر است. تا آنجا که ژان پل سارتر در کتاب ادبیات چیست؟ حساب شعر را از نثر جدا کرده است و می گوید: "شعر واژگان را همچون نثر به کار نمی گیرد." (احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ص ۷۵)

حال سؤال اساسی این است که آیا این محصول متفاوت که حاصل کاربرد متفاوت و غیرعادی زبان رسمی است را می توان در اثنای مباحث لغوی و نحوی و صرفی به عنوان سند و الگو درست زبانی مورد استفاده قرار داد؟ به عبارت دیگر چگونه می توان برای تدوین و تحلیل ساختار زبان و اثبات درستی و نادرستی قضایای آن بر شعر تکیه کرد در حالی که ساختارشکنی و عادت زدایی از زبان اساس آن محسوب می شود.

نتیجه

با توجه به اقوالی که از صاحب نظران مختلف نقل شد و با نظر به شیوه عمل لغویان اولین که به آن اشاره شد؛ نحویان می توانستند شیوه های متعددی را برای تدوین نحو اتخاذ کنند. اول آن که، با توجه به اختلاف موجود بین لهجه های مختلف عربی که بین برخی قبائل اندک و بین برخی دیگر بسیار بود، برای هر یک از آنها دستوری خاص نگاشته شود؛ بدون آن که تداخلی با دیگر لهجه ها داشته باشد و یا آن که به تبعیت از لغویان برای تدوین دستور زبان عربی از لهجه های مختلف این زبان با وجود تمام اختلافات موجود بین آنها، استفاده کنند. که در نتیجه حاصل کار، آن می شود که امروز در اختیار ما است، دستوری مملو از مطرد و غیر مطرد و شاذ و قیاس و اختلافات خرد و کلان.

به نظر می رسد که با عنایت به چنین اشکالاتی که به استناد بر لهجه های عرب و همچنین به استناد بر شعر عربی در مباحث لغوی و صرفی و نحوی وارد است؛ درست آن بود، که قرآن که به تأیید کلام خدا و بزرگان دین و به اعتراف صاحب نظران متعدد در قرون مختلف، فصیح

ترین متن کهن عربی به شمار می‌آید، و فاقد معایب وارد بر لهجه‌های عربی و شعر است را معیار اصلی در نظر گرفته و الگو قرار می‌دادند و موارد اختلاف را به شیوه استعمال عرب نزدیک می‌گرداندند. و در مواردی نیز به کلام فصحاء عرب رجوع می‌شد؛ در نهایت حاصل آن نحوی بود جامع و مورد اتفاق تمام قبایل عرب، و موجب وحدت رویه در دستور زبان عربی. به‌گونه‌ای که امروز دیگر ما شاهد این همه تشتت و پراکندگی در این قبیل مباحث نبودیم.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن جنی، ۱۹۸۶ م، **الخصائص**، تحقیق: محمد علی النجار، ط ۲، دارالکتب المصریه.
- ۳- ابن منظور، ۱۴۰۵ هـ. ق، **لسان العرب**، ط ۷، نشر ادب حوزه، قم.
- ۴- ابو هلال عسکری، **کتاب الصناعین**، کتابه و الشعر، دار احیاء الکتب العربیه، القاہرہ، چاپ اول.
- ۵- احمدی، بابک، ۱۳۸۲ هـ. ش، **ساختار و تاویل متن**، چاپ ششم.
- ۶- دکتر باطنی، محمد رضا، ۱۳۸۲ هـ. ق، **نگاهی تازه به دستور زبان**، چاپ سعدی، چاپ دهم.
- ۷- حازم القرطاجینی، ۱۹۶۶ م، **منهاج البلغاء و سراج الادباء**، تونس.
- ۸- طه حسین، **من تاریخ الادب العربی**، دارالعلم للملایین، بیروت.
- ۹- عباس حسن، ۱۹۶۹ م، **اللغه و النحو بین القديم و الحدیث**، دارالمعارف.